

فرهنگ متن، فرهنگ حاشیه

رقابت برای معنادهی به جهان

محسن کوشافر

کارشناس ارشد جامعه‌شناسی



- جهانی شدن و فرهنگ

- جان تاملینسون

- محسن حکیمی

- دفتر پژوهش‌های فرهنگی با همکاری مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها

- ۱۳۸۱، ۳۱۲ صفحه، ۳۱۰۰ نسخه، ۲۹۰۰ تومان

اشاره:

کتاب جان تاملینسون در شماره ۷۰-۶۹ نشریه به صورتی نسبتاً مفصل معرفی شد. در مقاله کوتاه حاضر تلاش نویسنده بیشتر معطوف به نقد کتاب مذکور است.

باشد؛ یا اگر به عقلانیت که مظهر این فرهنگ است توجه کنیم، در نهایت هر جامعه‌ای براساس نیازها و اهداف خود، عقلانیت را به کار خواهد بست و مصادیق متفاوتی را بروز خواهد داد. همچنان که در جوامع مدرن شاهد هستیم، در درون یک جامعه خاص با فرهنگ مدرن، افراد سبک‌های زندگی متفاوتی دارند. پس می‌توان انتظار داشت که با گسترش مدرنیته در جهان، جوامع نیز سبک‌های زندگی متفاوتی را پدید آورند. مسلماً سکولاریته فرانسه با سکولاریته دیگر کشورهای اروپایی یکسان نیست، همچنان که نظام‌های دموکراتیک آنها.

آیا واقعاً در آینده فرهنگ مدرن بر جهان سلطه پیدا خواهد کرد یا همان گونه که برگر و رابرتسون معتقدند، دیدگاه‌های تلفیقی، نقش مهمی را در عرصه جهانی شدن بازی خواهند کرد (Robertson 1991، Berger 2003). به نظر پیتر برگر، مردم تلاش می‌کنند تا مدرنیته مشتق از غرب را با عناصر فرهنگ سنتی خود بیامیزند (Berger, ibid: 8) و حتی اجتماعات دینی نیز در حال فراتر رفتن از مرزهای سنتی خود هستند. اما در تمایل و ظرفیتشان برای ایجاد اشکال جدیدی از مدرنیته متفاوت‌اند. (Berger, ibid: 10) تولاسی اسرینیواس و کولین کمپبل حتی به امواج فرهنگی که از شرق به غرب می‌روند، اشاره می‌کنند و اولی اصطلاح «ضد انتشار» و دومی «شرقی شدن» را برای این جریان به کار می‌برند (Berger, ibid: 11).

بدیهی است که جهان در حال حرکت به سمت مدرنیته است، اما باید توجه داشت که این حرکت به سمت مدرنیته به معنای همسانی و یکپارچگی کامل فرهنگی نخواهد بود؛ چه به لحاظ تنوعات درون فرهنگ مدرن و چه به لحاظ تنوعات ناشی از دیدگاه‌های تلفیقی. البته باید دید، دیدگاه‌های تلفیقی تا چه اندازه خواهند توانست، تلفیقی از سنت و مدرنیته ارائه دهند که سازگاری منطقی داشته باشند. چنانچه چنین تلفیقی تحقق نیابد و تلفیق‌هایی وصله‌پینه‌ای ارائه شوند، مطمئناً نمی‌توان به این جریان امیدوار بود و دوامی نخواهند یافت.

تاملینسون در فصل دوم کتاب خود چنین استدلال می‌کند که جهانی شدن،

تاملینسون در اثرش جهانی شدن و فرهنگ تلاش دارد تا با دیدی چند بعدی به تحلیل بعد فرهنگی جهانی شدن بپردازد. وی در فصل اول کتاب خود به موضوع یکپارچگی فرهنگی اشاره می‌کند و جهان را چونان یک واحد در عین جغرافیای متمایز می‌نگرد. وی هر چند معتقد است که می‌توان تمایزات فرهنگی را حفظ کرد، اما یکپارچه شدن جهان را امری محتوم می‌داند (ص ۲۵). البته به نظر وی ماهیت فرهنگی جهانی شدن به این معنا نیست که بعضی از فرهنگ‌ها مطلوب‌تر یا فرهیخته‌تراند بلکه دلالت بر این امر دارد که بعضی از فرهنگ‌ها از توانایی افزون‌تری برای معنادهی به پدیده‌های جدید برخوردارند. این خود باعث می‌شود که بعضی از فرهنگ‌ها به حاشیه درآیند (دهشیار، ۱۳۸۲: ۷۵).

ظاهراً دیدگاه تاملینسون تناقض‌آمیز به نظر می‌رسد و محلیت و جهانی بودن فرهنگ‌ها و هویت‌ها را در کنار هم می‌پذیرد. این مسئله در سرتاسر کتاب دیده می‌شود. او در عین اینکه معتقد است سرانجام یک نظام و فرهنگ جهانی پدید می‌آید و بر جهان مسلط می‌گردد؛ اما فرهنگ‌های محلی را هم نادیده نمی‌گیرد و به حضور آنها توجه دارد. به نظر من این موضوع از نقاط قوت کار وی است. او هر چند معتقد است که یک فرهنگ جهانی شکل می‌گیرد؛ اما فرهنگ‌های محلی که بتوانند به دنیای امروز معنا ببخشند نیز خواهند توانست به حضور خود استمرار بخشند. به نظر من فرهنگ جهانی قرار نیست، تمام عرصه‌های زندگی ما را تعیین کند، بلکه ارزش‌ها و باورهای کلی را عرضه می‌کند که فرهنگ‌های محلی خواهند توانست، جزئیات و مصداق‌های آنها را خود تعیین کنند. مثلاً بر اساس آزادی بیان و اندیشه به عنوان یک ارزش مدرن، گروه یا جامعه‌ای خواهد توانست بیان و اندیشه‌ای حتی سنتی داشته

باشند آیا می‌توان انتظار داشت که قرائت واحدی به طور کامل شکل بگیرد؟ در نهایت تاملینسون به موضوع هویت جهانی و معنای جهان وطنی می‌پردازد. او معتقد است که جهان وطنی با نگاه ارزشی که بر بستر مجموعه‌ای از ارزشهای جهان شمول شکل گرفته باشد، میسر می‌شود. اما از آنجا که جهان وطنی، نشانگر تفوق مجموعه‌ای از مفاهیم و ارزشهای غربی است، با مقاومت و مخالفت جوامع دیگر روبه‌رو می‌شود. در حقیقت همان‌گونه که نویسنده معتقد است جهان وطنی با توجه به اولویتهای منطقه‌ای که در جهان وجود دارد، تحقق نیافته است. به نظر من این بدان علت است که ارزشهای غربی و ارزشهای مدرن یکی انگاشته می‌شوند و در نتیجه از سوی بسیاری از جوامع با واکنش منفی مواجه می‌شود. البته تعجیبی ندارد که چنین تلقیهایی شکل بگیرد. مدرنیته در غرب آغاز شد و با فرهنگ آن سرزمین عجیب گشت و آنگاه در معرض دید دیگر کشورها قرار گرفت. پس یکی انگاشتن آنها چندان هم دور از انتظار نیست. اما همان‌طور که قبلاً اشاره شد، علی‌رغم به هم

هر جامعه‌ای بر اساس نیازها و اهداف خود،

عقلانیت را به کار خواهد بست و

مصادیق متفاوتی را بروز خواهد داد

انسانها موجودات کاملاً ذهنی نیستند

و در محیط زندگی خود، حضور عینی دارند

و امکان ندارد که هویت آنها

کاملاً جنبه ذهنی پیدا کند

پیوستگی آنها، فرهنگ غرب فقط یکی از مصادیق فرهنگ مدرن است، لذا در آینده می‌توان انتظار داشت مدرنیته با مصادیق متعدد و فرهنگ جهان وطنی شکل بگیرد. اثر تاملینسون در کل، اثری قابل اعتنا و پر بار است. او به خوبی مسئله فرهنگ را در فرایند جهانی شدن تحلیل می‌کند و در افراط و تفریطهای اندیشمندان مدرن و پست مدرن اسیر نمی‌شود، بلکه تحلیلی می‌دهد که عناصر هر دو اندیشه را دربر دارد و به خوبی آنها را در هم می‌آمیزد. او سعی دارد تا بدون ارزش داوری و حب و بغضهایی که غالباً در برخورد با جهانی شدن بروز پیدا می‌کنند، تحلیلی اندیشمندانه، علمی و مبتنی بر نظریه ارائه دهد و به همین لحاظ اثری بسیار جالب توجه پدید می‌آورد.

منابع:

- دهشیار، حسین؛ (۱۳۸۲) «تعبیر فرهنگی از جهانی شدن»، کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره ۷۰ - ۶۹.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۱) «راهی به رهایی: جستارهایی در عقلانیت و معنویت»، تهران: نشر نگاه معاصر.
- میرمحمدی، داود (۱۳۸۱) «جهانی شدن، ابعاد و رویکردها»، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم، شماره ۱۱.

- Berger, Peter & L. spring (2003) "Religions and Globalization". European Judaism, Vol.36 Issue 1:4-11
- Robertson, Ronald. (1991). "The Globalization Paradigm: thinking globality". Religion and the social order, Vol.1

تداوم مدرنیته است و از آنجا که مدرنیته ریشه در غرب دارد، ضرورتاً جهانی شدن خصلتی غربی پیدا می‌کند. اما باید خاطر نشان ساخت که هر چند آغازگر اندیشه و ارزشهای مدرن، دنیای غرب بود و امروز مهد این فرهنگ به حساب می‌آید، این بدان مفهوم نیست که ضرورتاً آن ارزشها و اندیشه‌ها خصلتی محلی و منطقه‌ای داشته باشند. اندیشه مدرن، معطوف به انسان است به طور کلی، نه یک انسان خاص و یا انسان یک منطقه خاص. آن ارزشها و باورها، انسان را فارغ از هر قوم و نژاد و زبان و مکان و زمانی در نظر می‌گیرند. مدرنیته یک نگاه است به عالم، جامعه و انسان به طور کلی نه یک انسان یا جامعه خاص. این نگاه، انسان را به صرف انسان بودنش، ملاک و معیار همه چیز قرار می‌دهد و همه چیز را در خدمت وی می‌خواهد (ملکیان، ۱۳۸۱: ۴۰۴)؛ نه اینکه چون انسانی متعلق به یک منطقه خاص است. به همین دلیل است که امکان این را می‌یابد تا از مرزهای منطقه‌ای و محلی گذر کند و چنان فراگیر شود که صحبت از جهانی شدن آن می‌رود. به قول گیدنز، اسکلیز، اولبریش بک و جوزف نای مدرنیته، ماهیت و ذات جهانی دارد (میرمحمدی، ۱۳۸۱: ۶۳). اصلاً اگر مدرنیته خصلتی منطقه‌ای داشت می‌توانست چنین گسترده شود و در فرهنگها و سنتهای گوناگون نفوذ نماید؟

البته باید توجه داشت که در کنار فرهنگ مدرن، فرهنگ غربی هم وجود دارد که خاص آن منطقه است، مانند سبک پوشش، آزادی جنسی، ارزشها و هنجارهای زناشویی و خانواده، تعریف از جرم و انحراف و احکام مرتبط با آنها و بسیاری موارد دیگر. اما این فرهنگها فرهنگها است که در قالب فرهنگ کلی مدرن با توجه به اقتضائات جوامعی خاص شکل گرفته است و در نهایت فرهنگ غرب را پدید آورده است. همین فرهنگ مدرن در جامعه‌های دیگر با اقتضائات متفاوت می‌تواند، فرهنگی دیگر پدید آورد. مثلاً دنیای غرب بر اساس ارزش جهانی و مدرن فردگرایی، آزادی جنسی را در فرهنگ خود جای داده است، اما جامعه‌های دیگر بر مبنای همان ارزشهای مدرن می‌تواند آن را نپسندد و نپذیرد. البته این اشتباهی است در کشورهای جهان سوم که ارزشهای مدرن را به پهانه غربی بودن، رد می‌کنند. شاید بتوان گفت آنچه که واقعاً می‌تواند مسئله‌ساز باشد، این است که هویت غربی به هویت جهانی تبدیل شود که تاملینسون نیز به آن اشاره می‌کند.

تاملینسون در فصل چهار کتاب خود بیان می‌دارد که «محلها دیگر تکیه‌گاههای محرز تعیین هویت ما نیستند» (ص ۱۴۹). تجربه‌های فرهنگی، دیگر نیازی ندارند که بازتاب محیط زندگی ما باشند، بلکه باید انسانها آن را مطلوب ببینند. اما همچنان که خود تاملینسون نیز اذعان دارد «پیوند فرهنگ با محل هرگز نمی‌تواند به طور کامل قطع شود» (ص ۲۰۶). در حقیقت باید توجه داشت که انسانها موجودات کاملاً ذهنی نیستند و در محیط زندگی خود، حضور عینی دارند و امکان ندارد که هویت آنها کاملاً جنبه ذهنی پیدا کند. به هر حال ساختارها و واقعیتهای اجتماعی دورکیمی خودشان را بر ما تحمیل خواهند کرد؛ هر چند که هویتها دیگر کاملاً وابسته به جغرافیای محل سکونت ما نباشند.

در فصل پنجم، نویسنده به تأثیر رسانه‌ها در جهانی شدن می‌پردازد و معتقد است که آنها تعریف واحد و قرائت واحد از پدیده‌ها ارائه می‌دهند. شاید بتوان گفت که دو نکته از دید نویسنده غافل مانده است. یکی اینکه امروزه رسانه‌های محلی، حضوری پررنگ دارند که هر چند شاید بسیاری از ارزشهای مدرن و جهانی شدن را ارائه دهند، اما بر فرهنگ و هویت محلی و بومی خود نیز تأکید دارند و این امر می‌تواند مانع از تحقق تعریف و قرائت واحد از پدیده‌ها گردد. علاوه بر آن گروه‌ها و اجتماعات گوناگونی با گرایشها، باورها و ارزشهای متفاوت به این رسانه‌ها دسترسی دارند که درک مشابهی از واقعیت ندارند و تعاریف متفاوتی از پدیده‌ها عرضه می‌کنند.

نکته دیگر اینکه هر چند نمی‌توان تأثیر قابل توجه رسانه‌ها را در گسترش جهانی شدن منکر شد، اما رسانه‌ها تنها راه گسترش جهانی شدن نیستند. ساختارهای مدرن درون کشورها، گسترش علم و تکنولوژی، روشنفکران محلی و بسیاری از عوامل دیگر که به قول گیدنز «بی‌ریشه» هستند، در گسترش جهانی شدن و فرهنگ مدرن نقش دارند. با توجه به تنوع این عوامل بالاخص که بسیاری از آنها نیز بومی شده